



## دین در دنیای مدرن به کجایی رود

عبدالکریم سروش

اینترنت ۸۵/۵/۲۶



**چکیده:** در این سخنرانی، رابطه دین و مدرنیته به صورت تحلیلی بررسی شده و اسلام نیز هم چون مسیحیت، محکوم به تسلیم در برابر مواجهه با مدرنیته تلقی و معرفی شده است.

سنت و مدرنیته دو مغالطه بزرگ دوران‌اند، نه سنت هزیتی است واحد و نه مدرنیته. نه دین گوهر ثابتی دارد نه تاریخ. و هر کدام از اینها را که واجد ذات و ماهیتی بدانیم دچار مغالطه‌ای شده‌ایم که جز خاک افشاندن در چشم داوری، ثمری و اثری ندارد. مدرنیته با دین چه می‌کند سؤالی است به غایت ابهام آلود و اغتشاش آفرین و عین افتادن در مغالطه یاد شده. ابتدا باید به شیوه فیلسوفان تحلیلی سؤال را بکاویم تا راه برای یافتن پاسخ هموار شود. مدرنیته نه روح دارد و نه ذات. مدرنیته چنین نیست جز علم مدرن، فلسفه‌های مدرن، هنر مدرن، سیاست مدرن، اقتصاد مدرن، معماری مدرن و امثال آنها و وقتی می‌پرسیم مدرنیته با دین چه می‌کند، در حقیقت ده‌ها سؤال را بر هم ریخته‌ایم و طالب پاسخ واحد شده‌ایم که امری دست نیافتنی است. باید پرسیم علم جدید با دین چه می‌کند، فلسفه‌های جدید با دین چه می‌کنند، سیاست جدید با دین چه می‌کند. باید حکم هر کدام را جداگانه به دست آوریم. در میان آوردن قصه «عقلانیت جدید» هم دردی را دوا نمی‌کند، چون نهایتاً عقلانیت جدید همان است که در علم و فلسفه و اخلاق و هنر جدید پدیدار شده است و لذا دوباره به همان جای اول برمی‌گردیم. تازه دین هم مصداق واحدی ندارد، غرض مان اسلام یا مسیحیت یا بودیسم یا ادیان دیگر

بازتاب اندیشه ۷۹

۹۰

دین در  
دنیای مدرن  
به کجایی رود

است. سؤال این است که، علم مدرن با دین اسلام یا مسیحیت چه می‌کند؟ وقتی به اینجا می‌رسیم، افق سؤال و البته افق پاسخ روشن می‌شود. به تجربه تاریخی بنگریم تا ببینیم علم جدید، با مسیحیت چه کرده است؟ پاسخ روشن است، علم جدید به بی‌اعتباری یا کم‌اعتباری مسیحیت انجامید، نزاع کلیسا و علم جدید در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، نزاعی بس سرنوشت ساز بود و سبب شد تا مسیحیت فروتن شود و حد خود را بشناسد. مدعیات انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و خداشناسی خود را سازمان موجه‌تری بدهد و همزیستی با علم را آغاز کند و در یک کلام «دین‌تر» شود؛ یعنی به کارکرد اصلی دین که همانا تنظیم رابطه درونی مخلوق و خالق است نزدیک‌تر شود. این که علم جدید با اسلام چه خواهد کرد، سؤالی است تاریخی و پاسخی حدسی و فرضی دارد. مسلمانان هنوز این مواجهه را نیاز موده‌اند...:

ز نقص تشنه لبی دان به عقل خویش مناز دلت فریب، گر از جلوه سراب نخورد  
 همین نزاع علم و دین که به بی‌اعتباری و کم‌توانی مسیحیت و کلیسا انجامید، سبب‌ساز سکولاریسم هم شد. یعنی برای کلیسا و نهاد دین قدرتی و پشتوانه‌ای باقی نماند تا در صحنه قدرت و سیاست، بازیگر بماند. سیاست، عرصه زورآزمایی قدرتمندان است و همین که یکی از بازیگران از توان و نفس افتاد، خود به خود از آوردگاه قدرت بیرون خواهد رفت و جای خود را به دیگران خواهد داد. سکولاریسم، نه به فرمان و توصیه کسی می‌آید و نه به فرمان و توصیه کس دیگری می‌رود. نتیجه قهری توانایی و ناتوانی بازیگران عرصه قدرت است و این سرنوشتی بود که برای مسیحیت به ناچار رقم زده شد. از یاد نبریم اتفاق مهم دیگری در مسیحیت افتاد، یعنی دوباره شدن آن به پروتستانیسیم و کاتولیسیم در آغاز دوران جدید، که آن هم در تضعیف ولایت کلیسا نقش عظیمی داشت. مسلمانان، در آغاز تاریخی خود، این دو پاره شدن را تجربه کردند و بعد از آن، کمابیش به دو شاخهٔ تسنن و تشیع ثابت ماندند و ضعف و قوتی را موجب نشدند. فلسفه‌های مدرن نیز در چالش با دین، دست کمی از علم نداشتند. با این تفاوت که تأثیرات علم ملموس‌تر بود و تأثیرات فلسفه نامحسوس. فضای استبدادی ممالک اسلامی هیچ‌گاه به مواجهه طبیعی و آزاد این رقیبان، مجال و رخصت نداد و ضعف و قوت اسلام را این آوردگاه هم، نهفته و نامعلوم ماند. و همین موجب توهم استغنایی شد که دامن مسلمانان را هنوز که هنوز است رها نکرده است. هنوز هم پاره‌ای از نأز مودگان و سنت‌گرایان می‌پندارند فلسفه اسلامی، اشرف و اصح فلسفه‌های موجود است و فیلسوفان مدرن، مغالطه‌گران گمراهی بیش نیستند که «چون ندیدند حقیقت،

ره افسانه زدند». سیاست جدید که از دروازهٔ مشروطیت به مدینه اسلام ایرانی در آمد نه مسبوق به ورود علم جدید بود نه فلسفه جدید، و لذا دینی که قوت و ضعفش را در آن دو آوردگاه امتحان نکرده بود و حد خود را نشناخته بود، به مصاف سیاست رفت و نتیجه‌اش جز ناکامی، نامرادی، نقص و ناتمامی چه می‌توانست باشد؟ نتیجه‌اش نه سکولاریسم سکولار بود و نه تثوکراسی تثوکرآت. و هر چه پس از آن زاده شد، کودک ناقص الخلقه و ناتمامی بود که عبرت خلاق شد و این مثل بر جمله عالم فاش کرد که: «طفل نازادن به از شش ماهه افکندن جنین». باری، بر صاحب قلم کمابیش در حد طاقت بشری آشکار است که تجربه اسلام در دوران مدرن، چندان متفاوت با تجربه مسیحیت و یهودیت نخواهد بود، یعنی برخلاف پند او و کوشش سنت گرایان که رجعتی خام و ناممکن به گذشته را خواستارند و البته آن را در جامعه‌ای از الفاظ پیچیده می‌پوشانند و سرحلقه آنان که روزگاری از دفتر فرح پهلوی با تلسکوپ اشراق به دنبال امر قدسی در آسمان حکمت خالده می‌گشت، اینک پرمدعتر از همیشه به مدد مداحان و شاگردان دیرین خود به میدان آوازه جویی پانهاده است؛ آری برخلاف پندار این سنت گرایان، اگر اسلام سنتی توازن معرفت و هویت را سامانی خردپسند نهد، گرفتار سنت پرستان و هویت گرایان بی‌معرفت و بی‌حقیقتی خواهد شد که، دمار از روزگار حقیقت برخواهند آورد. تجربه تاریخی مسیحیت چنین می‌گوید که علم، فلسفه، هنر، تکنولوژی و سیاست جدید، ابتدا دین را به گرداب ناتوانی و نارسایی خواهند افکند و پشتوانه ایمانی و تجربی را از آن خواهند ستاند و نامهٔ اعمال نیک و بدش را در برابرش خواهند گشود و پس از آن است که مرحلهٔ دوم یعنی مرحلهٔ تفسیرهای تازه فرا می‌رسد و دردمندان، در پرتو دستاوردهای جدید بشری به بازفهمی مواریت دینی دست همت خواهند گشود و راهی را که دین همواره می‌پیموده، یعنی مدد گرفتن آن از فرضیات غیردینی، دنبال خواهند کرد و با اجتهادات جدید، باب تطبیق و تطابق را باز خواهند کرد. پس از این است که وارد مرحله سوم می‌شویم و آن خواستاری رجعت به خلوص پیشین و دست شستن از ورزش‌ها و چالش‌های فکری و غنودن در بستر مواریت سنتی و دم زدن از هویت مظلوم و منقرض پیشین و مرثیه سرودن برای مآثر و مفاخر گذشته، و ذم و قلدح کردن پیشه‌ها و اندیشه‌های مدرن این حرکت رجعی دو صورت فعال و منفعل دارد. سنت‌گرایی صورت انفعالی آن و بنیادگرایی، که بهتر است آن را هویت‌گرایی بی‌معرفت بخوانیم، صورت فعال و مهاجم آن است. ظهور بدعت‌ها و ابداع‌ها را باید مرحله چهارم مواجهه دین و مدرنیته

بدانیم. فرقه‌های جدید دینی که مسیحیت آن را آزموده است و در اسلام و تشیع هم در دوران اخیر سابقه دارد، بی‌نسبت با ورود و ظهور تجدد در عرصهٔ دیانت نیست و همواره خوف آن بوده است که پاره‌ای از بدعت‌ها، اجتهاد و پاره‌ای از اجتهادات، بدعت خواننده شوند و خشک و تر به یک آتش بسوزند. گمان ندارم که هیچ یک از ناظران خردمند، مشابهت تجربه مسیحیت را با اسلام به عین عیان مشاهده نکرده باشند و دست‌کم در حوزه‌های یاد شده بر صحت آن گواهی ندهند. آنچه امروز تحت عنوان بازاندیشی سنت یا فعال کردن سنت از آن یاد می‌شود، اولاً معنای محصلی ندارد و ثانیاً روش روشنی ارائه نمی‌دهد. چه معنا دارد که به بازاندیشی علم و طبیعیات قدیم که جزئی از اجزای سنت است رو آوریم و به فعال کردن آن دست بگشاییم؟ آن هم با کدام روش؟ همین طور است فعال کردن فلسفه قدیم، که پیدا نیست چه معنا و مبنا و روش و فایده‌ای دارد. اینها همه الفاظ تهی و عبارات نیندیشیده‌ای است که امروزه کراً و تقلیداً در میان ما جاری است و جز پرده کشیدن بر پرسش‌های روشن، حاصلی و کارکردی ندارد. اگر غرض فعال کردن سنت دینی است، باید این را به تصریح بر زبان آوریم و آن‌گاه معین کنیم غرض از دین، هویت دینی است یا معرفت دینی. فعال کردن هویت بی‌معرفت، جز بنیاد نهان بنیان‌گرایی خشن، عاقبت و نتیجه‌ای ندارد و فعال کردن معرفت دینی هم جز در پرتو اندیشه‌های مدرن راهی و روشی ندارد. در مصاف این بازفهمی و باز تفسیری است که دین، قوت درونی خود را چنان که هست نشان خواهد داد و ماندنی بودن و نبودنش آشکار خواهد شد و آن‌گاه است که یا به انزوای دین‌داری معیشت‌اندیشانه خواهد رفت و به عادت‌های عادات زندگی بدل خواهد شد و یا الهام بخش معرفت‌اندیشان و تجربت‌اندیشان خواهد گشت و ذهن و روان آنان را سیراب خواهد کرد. گرچه همین تجربه ایمانی را هم معرفت‌اندیشی آرام نخواهد گذاشت و «سبب دانی» به قول مولانا دست در خون حیرت خواهد برد و راه قرب را کم راهر و خواهد کرد. آنها که خواستار بازگشت و احیای تمدن اسلامی‌اند، فراموش نکنند که آن تمدن جسمی بود که در بردارنده روحی و روح دیرخفته اسلام را تنها در آوردگاه‌های معرفتی می‌توان بیدار کرد و دل بستن به جسمی فریه و روحی رنجور، یادآور حکایت سلیمانی است مرده و تکیه زده بر عصایی موریانه خورده.

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند که خفته‌ای تو در آغوش بخت خواب‌زده

## ● اشاره

۱. هویت سنت و مدرنیته:

این که سخنران محترم از طرفی می‌گوید سنت و مدرنیته هویت واحدی ندارند و از طرفی به وحدت هویت اسلام تصریح کرده، تناقضی آشکار است. از طرفی با توجه به اظهارات وی و مبانی فلسفی، اموری مثل سنت، مدرنیته، فرهنگ و جامعه وحدت و هویت اعتباری دارند و این امور واحد، دارای جنبه‌های متعدد می‌باشند و منافاتی ندارد که اسلام (با همه ابعادش) را با مدرنیته (با همه ابعادش) مواجهه کرده و هر بُعدی از آن دو به بُعد یا ابعاد مختلف دیگری برخورد کند.

با توجه به توضیح مزبور، جنبه فلسفی مدرنیته با جنبه فلسفی سنت مواجهه کرده و کل پیکره هر یک از این مواجهه تأثیر خواهد پذیرفت.

۲. مواجهه اسلام با علم جدید:

این که چنین مواجهه‌ای تاریخی است و هنوز صورت نگرفته، ادعایی نادرست و بی‌دلیل است؛ زیرا اسلام در متعالی‌ترین دوره تاریخ، علوم نوینی<sup>۱</sup> را تولید کرد که همه علوم جدید از آنها زاده شده‌اند و اگر همین علوم در بستر غرب و مسیحیت زاده نمی‌شد، نهایتاً زمانی در حوزه مسلمین به ظهور می‌رسید، زیرا آثار و مقدمات چنین دست‌آوردی در تاریخ علوم اسلامی تحقق یافته بود چنان‌که امروزه جامعه اسلامی دستاوردهای بزرگی در عرصه علم داشته است. از طرفی معارف درون دینی اسلام هیچ مشابهتی با یافته‌های موهومی کشیشان مسیحیت به اسم دین ندارد و اگر در مقام گردآوری مقدمات و فرضیه‌های مربوط به امور و جنبه‌های مختلف طبیعت و جهان خلقت به معارف دین اسلام رجوع کنیم، اموری را می‌یابیم که بشر امروز و آینده هزاران هزار سال هم به کنکاش در طبیعت پردازد نمی‌تواند به کشف آن نایل شود؛ درحالی‌که معارفی از این دست در منابع صحیح دینی مثل قرآن و احادیث درست فراوان یافت می‌شود. یکی از این معارف، تأثیرپذیری ابزارهای آزمایش و محیط پیرامون از انسان است، یعنی اگر انسان‌ها با روحيات، خلق و خوها، افکار و عقاید متفاوت به یک آزمایش دست بزنند نتایج گوناگون می‌گیرند. درحالی‌که این مساله تازه، اخیراً مورد توجه فلاسفه علم قرار گرفته است.

۳. از سوی دیگر تشبیه اسلام به مسیحیت در محکومیت به از هم پاشی و فرورفتن در انزوای علمی<sup>۲</sup> و اجتماعی، تشبیهی نادرست است که هیچ عاقل خوش انصافی آن‌را نمی‌پذیرد، زیرا وجه شبهی میان این دو دین جز در اعتقاد به خدا و قیامت وجود ندارد. در

بازتاب اندیشه ۷۹

۹۴

دین در  
دنیای مدرن  
به کجای رود

۱. قربانی، رحیم، وامداری غرب به اسلام در علم نجوم، مجله معرفت، ش ۹۴

۲. قربانی، رحیم، بررسی نظرات دان کیوییت، معرفت فلسفی، ش ۱۲

بقیه امور نظیر احکام، علوم، متدینان، مناسک و اماکن مقدس اسلام ساختاری کاملاً متفاوت و بدیع است که تکاپو، رشد و نوآوری را به جهان علم عرضه کرده است. ادعای گوینده در واقع تقلیدی از اندیشمندان مسیحی و یهودی معاصر می‌باشد نه تحقیقی و علمی.

#### ۴. تحریف تاریخ:

این که گوینده محترم ادعا کرده است: فضای استبدادی ممالک اسلامی هیچ گاه به مواجهه طبیعی آزاد رقیبان مجال و رخصت نداد، متأسفانه یک حقیقت پوشی از وقایع و رشد بی نظیر تاریخ و تمدن اسلامی است، درحالی که همه تاریخ نویسان و محققان معاصر تاریخ اسلام از مسلمانان گرفته تا مسیحیان و یهودیان، تاریخ اسلام را دوره‌ای آزاد و پر تعامل در عرصه علم و مذهب می‌دانند. و فقط عده اندکی از متعصبان غربی هستند که اسلام را به رکود و جمود متهم کرده‌اند.

#### ۵. بنیادگرایی (که ابتدای امور بر بدیهیات است):

آنچه گوینده محترم از مذمت بنیادگرایی افاضه نموده و آن را هویت‌گرایی بی‌معرفت خوانده، کاری عجولانه و بی‌دلیل و از طرفی شعاری و احساسی است. در واقع معنای محصلی ندارد؛ زیرا بنیادگرایی در حوزه معرفت‌شناسی بدون معرفت و بدون استدلال بدیهی بی‌معنا و بی‌محتوا است و بنیادگرایی لزوماً معرفت را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر با لفاظی‌های بی‌حاصل نمی‌تواند مساله مهمی مثل مواجهه سنت و مدرنیته را کاویده و بحث را به جایی خوب رساند. اگر به قول خود ایشان بخواهیم همچون فلاسفه تحلیلی پیش رویم از جایی غیر از رشد و تعالی علوم اسلامی و ترویج و تعالی علوم توسط معارف ناب اسلامی نخواهیم رسید. همان‌گونه که بنا به اعتراف نویسنندگان دائره المعارف را تلخیص غرب و علوم جدید هر آنچه امروزه به اسم خود به دنیا معرفی می‌کنند، از سفره دوره طلایی شکوفایی علوم در تاریخ اسلام بهره برده‌اند و در حال حاضر بن‌مایه‌های همه شاخه‌های علمی علوم نوین، در منابع اولیه متعلق به دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان دوره اسلامی موجود است. و اعترافات سایر دانشمندان مثل نلینو، صلیبا، زیران، واداردز نیز قابل اغماض نیست و انکار این همه، عواملی دارد که پرداخت به آنها در این مجال ضروری نیست.